

مانوتسه دون



سائترالیسم و مکراتیگ

کنفرانس وسیع کار به فراخوان کمیته مرکزی
حزب کمونیست



سخنرانی در یک کنفرانس و سیع کار به فراخوان
 کمیته مرکزی حزب کمونیست چین

۳۰ ژانویه ۱۹۶۲

رفقا،

من میخواهم شما را با عقاید خودم دربارهٔ چند مسأله آشنا سازم (کف -
 زدن های شدید حصار) ، در مجموع در مورد ۶ مسأله صحبت می کنم که موضوع اصلی
 آن سانتزالیسم دمکراتیک می باشد و در ضمن به نکات دیگری نیز اشاره خواهم کرد .
نکته اول : شیوه پیش برد این کنفرانس

بیش از ۲ هزار نفر در این کنفرانس بزرگ کمیته مرکزی شرکت نموده اند .
 بسیاری از رفقا در آغاز کار طرح گزارش خود را تهیه کرده بودند من بدان پیشنهاد
 کردم که متن آن را قبل از آنکه برای بحث به دفتر سیاسی کمیته مرکزی بیاورند
 فوراً بین شماها پخش کنند تا هر کدام بتوانند نظرات و توضیحات خود را درباره
 آن بیان دارند . رفقا ، در میان شما کسانی هستند که از بخش ها و واحدهای مختلف
 از کمیته های حزبی در سطح استان ، ایالت و شهرستان از کمیته های حزبی مؤسسات
 و دیپارتمان هایی که تابع اتوریته مرکزی هستند می آیند . اکثر شما در رابطه نزدیک
 تری با توده ها هستید و بنابراین وضعیت و مسائل را بهتر از ما - رفقای کمیته دائم
 و دفتر سیاسی و هیئت اجراییه کمیته مرکزی - می شناسید . به علاوه از آنجا که شما
 وظائف مختلفی را بعهده دارید می توانید از زوایای مختلف به مسائل بنگرید .
 بدین خاطر است که از شما تقاضا شده نظریات خود را تنظیم نمائید . طرح گزارش
 در میان شما پخش شده و همانطور که انتظار می رفت بحث های خلاقانه در گرفته و شما
 با در نظر گرفتن اصول اساسی که کمیته مرکزی تنظیم نموده ، - نظرات بسیاری را
 ارائه دادید . ما با حرکت از آن ، دست به ایجاد یک هیئت تحریریه مرکب از ۲۱
 عضو زدیم که از رفقای مسئول دفترهای مختلف کمیته مرکزی تشکیل شده است .
 پس از هشت روز بحث طرح گزارش دیگری نوشته شد . باید گفت که این سند چکیده
 نظریات ۷ هزار نفر است که توسط کمیته مرکزی جمع بندی شده است .

بدون اظهار نظر شما امکان طرح گزارش دوم وجود نداشت .

در قسمت های اول و دوم این طرح تغییرات زیادی صورت گرفته است که تنها شایسته شماست . شنبدها م که شما نظرات مساعدی در مورد گزارش دوم ابراز نمودید اگر بجای احرای این شیوه عا از همان شیوه معمول استفاده می کردیم یعنی نخست یک گزارش را می خواندیم و پس از بحث به رای گیری علنی می پرداختیم هرگز نمی توانستیم چنین کار خوبی را به سرانجام برسانیم . بنابراین در اینجا بحث بر سر یک شیوه صحیح برای هدایت کارها یمان است . نخست طرح گزارش را پخش می کنیم و از همه دعوت می کنیم که پیشنهادات و نظرات اصلاحی خود را بیسلسان نمایند ، سپس ، گزارش را تهیه می کنیم ، منظور ما از این کار تنها قرائت متنس نیست بلکه هدفمان این است که جوانب جدیدی را معرفی نموده و توضیحاتی پیرامون آن بدسیم . به این ترتیب می توان بهر دمکراسی را پیاده نموده ، هوشتاری همه را متبلور ساخت و نقطه نظرات مختلف را با یکدیگر مقایسه نمود .

بدین ترتیب جلسات مازنده تر خواهند بود . کنفرانس ما قصد دارد تهریبات فعالیت های ۱۲ ساله و بخصوص ۴ سال آخر را جمع بندی نماید . مسائل بسیارند و بدون شک تقابله نیز به شمارند بنابراین لازم است که از شیوه دور بحث استفاده نشود . آیا این بدان مفهوم است که می توان از این شیوه در تمام کنفرانس ها استفاده نمود ؟ اجباراً خیر . این شیوه متعلق به زمانی است که وقت بسه اندازه کافی موجود باشد . جلسات مجلس ملی خلق می توانند گاهی از این شیوه استفاده نمایند ، رشای کمیته های حزبی استان ها ، ایالات و شهرستان ها ، شعباتی توانند در مواقع فراخواندن جلسات ، اگر شرایط اجازه دهد از شیوه فوق استفاده نمایند . طبیعتاً از آنجا که اشتغالات فراوانی دارید نمی توانید همیشه وقت زیادی صرف جلسات نمایندگان مجلس ملی کنید چیزی نمی تواند جلوی انجام اینکار را زمانی که وقت کافی موجود باشد بگیرد .

این شیوه چگونه است ؟ این شیوه ساندترالیزم دمکراتیک است ، شیوه مشی توده های است . نخست دمکراسی ، سپس مرکزیت . کسب از توده ها و اعساده آنها (از توده ها به توده ها) پیوند رهبری و توده ها . این نخستین نکته است

که میخواستم درباره آن صحبت نمایم .

نکته دوم ، سانترالیزم (مرکزیت) دمکراتیک .

چنین به نظرمی رسد که برخی از رفقا مفهوم سانترالیزم دمکراتیک را که مارکس و لنین درباره آن صحبت کرده اند هنوز نمیدانند ، هستند کسانی که در انقلاب کارگشته شده اند مانند عدل سال ۱۹۳۸ یا نمونه های مشابه .

اینان با وجود آنکه دهها سال است کهونیست هستند هنوز این مسائل را نفهمیده اند . آنان از توده های ترسند از عقاید آنان و از انتقاداتشان و اهمه دارند اما چه دلیلی دارد که مارکسیست لنینیست ها از توده ها بترسند ؟ ترس از قبول اشتباهات خود و اینکه توده ها آن ها را گوشزد نمایند . در حالیکه هر قدر بیشتر بترسیم همانقدر نیز خود را در محاصره خواهیم انداخت . من فکرمی کنم که نباید بترسیم . چه دلیلی موجب ترس مای شود ؟ رفتار ما در مورد این مسئله ، دفاع پی گیری از حقیقت و آمادگی دائمی برای تصحیح اشتباهاتمان است . در کار ما ، مسئله تشخیص درست از نادرست و صحیح از غلط جزئی از تضادهای درون خلق است . چنین تضادهایی نمی توانند از طریق دعوا و سرکوب و بدتر از همه از طریق جاقو یا تفنگ حل شوند ، ما تنهایی توانیم از شیوه بحث و اقناع ، انتقاد و انتقاد از خود استفاده نمائیم . در یک کلام تنهایی توان به شیوه های دمکراتیک توسل جست و گذاشت تا مردم آزادانه حرف بزنند .

باید که در داخل و خارج حزب یک زندگی دمکراتیک حقیقی برقرار باشد این بدان مفهوم است که باید مجدانه مرکزیت دمکراتیک را در این ۲ دایره بکسار آورد . باید حقیقتاً " مسائل را برای مردم مطرح کرد تا نظرات خود را بگویند . حتی اگر مردم بخواهند ما را سرزنش کنند باید بدان اجازه داده شود . در بدترین حالت سرزنش های آنان موجب سقوط افراد مذکور خواهد شد ، آنان دیگر نخواهند توانست در مقام خود باقی بمانند و به مقام های پائین تر سقوط خواهند کرد و یسا به مناطق دیگر منتقل خواهند شد چسرا قابل تصور نباشد چرا افراد باید همواره

ترقی نمایند و نه تنزل؟ چرا باید کسی همیشه در یک محل کار کند و به جای دیگری منتقل نگردد؟ من فکر می‌کنم که چنین تنزل و انتقالی حتی اگر قابل تاءبید نیز نباشد سودمند است، زیرا که اراده انقلابی فرد مذکور را آبدیده می‌نماید. بوی اجازه می‌دهد انواع شرایط نوین را بررسی و مطالعه نماید و به شناخت از مسائل لازم و بیشتری دست یابد، خود من نیز چنین تجربیاتی داشتم و خیلی هم از آنها بهره‌گرفته‌ام، اگر حرف مرا باور نمی‌کنید می‌توانید خودتان تجربه کنید. سماتین چنین گفته‌است: "پادشاه و ن در زندان بود که "چه اویی" را نوشت کنفوسیوس زمانی که دچار بدبختی شد، "سالنامه‌های بهار و پاییز" را تنظیم نمود، کیو یوان، "لی ساو" را در تبعید برشته تحریر درآورد، تسوئو کیومینگ، در حالت نابینائی "کوئیو" را نوشت، سوئی پسین، کتاب "هنر جنگ" را زمانی نوشت که در اثر شکنجه معلول شده بود، لیوپوروی به کشور "چو" تبعید شد و بدین ترتیب مردم توانستند آثار وی را مطالعه کنند، هان فی در سرزمین تسین زندانی شد و در آنجا اشعار "جوئه‌نان" و "کوفن" را نوشت، ۲۵۰ قطعه شعر کتاب قماشد تقریباً همگی توسط دانایان خشمگین به رشته تحریر درآمد. است، در عصر نوین، صحت اینس ادعاها که شاه و ن "چه اویی" را تهیه نموده و کنفوسیوس "سالنامه‌های بهار و پاییز" را تنظیم نموده بود مورد شک می‌باشد، آنچه که مربوط به شاه و ن و کنفوسیوس می‌شود، یکی عملاً "زندانی شد و دیگری واقعا دچار مصیبت گردید. اما وقت خود را صرف این مثالها ننمائیم و آنها را به متخصصین بسپاریم. مثالهایی که سماتین شعرد و به غیر از تصویر کیومینگ که نابینا شد، همگی بیانگر رفتار ناعادلانه‌ای بود که در این دوران افراد عالی رتبه در مورد افراد مذکور انجام داده بودند، در گذشته برای ما نیز گاهی اتفاق می‌افتاد که رفتاری ناعادلانه در قبال برخی از کارها انجام می‌دادیم، ما باید در مورد هر مسئله شخصی تحقیق کنیم و از اینس افراد اعاده حیثیت نمائیم، حال میخواهد اشتباه ما کامل و یا جزئی باشد. بطور کلی چنین رفتار ناعادلانه‌ای (تنزل دادن رتبه و یا انتقال) اراده انقلابی آنان را آبدیده نموده و به آنان اجازه می‌دهد که به شناخت جدیدی در نزد تسووها لائل آیند. من میخواهم در اینجا اعلام کنم منظور من این نیست که ما می‌توانیم

بدون تشخیص درست، تنبیه‌ها، رفق و با هرکس دیگری رفتار ناعادلانه‌ای در پیش‌گیری، همانگونه که گذشتگان ما در مورد زندانی کردن شاه‌ون، شکنجه کردن کنفسیوس، تبعید کیهوآن ویا شکستن استخوان زانوی سوآن بین کرده‌اند برعکس من با چنین عملکردی مخالفم. آنچه که میخواهم بگویم اینست که در هر مرحله از تاریخ جامعه بشری اشتباهاتی در برخورد به آدمها رخ می‌دهد. در جامعه طبقاتی چنین مثالهایی بسیارند، حتی در یک جامعه سوسیالیستی نمی‌توان کاملا از چنین اعمالی جلوگیری کرد، چنین اشتباهاتی اجتناب ناپذیرند حال میخواهد در مرحله‌ای باشد که خط مشی درست حاکم باشد ویا بالعکس ولسی معذالک تفاوتی وجود دارد. در مرحله‌ایکه خط مشی صحیح حاکم باشد همین که به چنین اشتباهاتی پی برده میشود، میتوان از قربانیان آن پس از بررسی وضعیتشان اعاده حیثیت کرد، آنان میتوانند بدین ترتیب آرامش خاطر خود را باز یابند و نزد دیگران سربلند گردند. ولی در مرحله‌ایکه خط مشی غلط حاکم باشد چنین چیزی غیر ممکن میگردد. تنها راه چاره اینست که حاملان خط مشی صحیح از اولین فرصت مساعد استفاده کرده، ابتکار عمل را بدست بگیرند ویا توسل به شیوه‌های مرکزیت دمکراتیک به تصحیح اشتباهات بپردازند. در مورد آنان که دچار اشتباه شده‌اند و تنزل رتبه یافته و یا منتقل شده‌اند، پس از آنکه توسط رفقا از آنان انتقاد شد و مراتب عالی تر وضعیتشان را بررسی نموده وآنطورکه شایسته شان است با آنان رفتار نمودند، دیگر دلیل ندارد که تصور کنیم تنزل رتبه ویا انتقال به آنان اجازه نخواهد داد که اشتباهاتشان را تصحیح نمایند وبه شناخت مسائل نوینی دست یابند.

در حال حاضر رفقای هستند که وحشت دارند مبدا توده‌ها ابتکار عمل را در دست گرفته و ایده‌هایی ارائه دهند که با ایده‌های ارگانهای رهبری کنسیده و رهبران فریق داشته باشد، همینکه در مورد مسالهای بحث میشود، آنان ابتکار توده‌ها را سرکوب نموده و از اظهار عقیده آنان جلوگیری می‌نمایند. چنین رفتاری نادرست است، مرکزیت دمکراتیک در اساسنامه حزب ما و در قانون اساسی ما مندرج است، ولی آنان به آن عمل نمی‌کنند. رفقا، ما انقلابی هستیم اگر ما واقعا

اشتباهاتی کنیم که به آرمان حزب و خلق ما آسیب برساند، باید از توده‌ها و رفقا نظرخواهی کنیم و از خود انتقاد بنمائیم، گاهی نیز باید چندین بار متوالی انتقاد از خود کنیم، اگر یکبار کافی نباشد و مردم راضی نشده باشند باید بار دوم این عمل را تکرار کرد. اگر باز هم راضی نشوند، باید برای سومین بار اینکار را کرد، و به همین ترتیب ادامه داد تا کسی انتقاد دیگری نداشته باشد. برخی از کمیته‌های استان قلا "چین کاری را انجام داده‌اند. بعضی از استانها بیشترین ابتکاسا ر عمل را داشته‌اند زیرا که به افراد اجازه داده شده که حرف بزنند. اولین افرادی که اصل انتقاد از خود را بکار بستند سال ۱۹۵۹ بود و آخرینشان در سال ۱۹۶۱. برخی ها نیز برای انتقاد از خود تحت اجبار قرار گرفتند مانند جوانان، کان سو و نسینگ های. برخی میگویند که در بعضی از استانها بنازگی دست به اینکار زده‌اند. آنچه که مهم است اینست که شما صادقانه اشتباهاتتان بی ببرید و آنان را اصلاح کنید و حاضر باشید که توده‌ها از شما انتقاد کنند، حال میخواهید که خودتان اینکار عمل انتقاد از خود را بدست گیرید و یا دیگران شما را مجبور کنند. و یا زودتر یا دیرتر دست به چنین کاری بزنید. از لحاظیکه چنین رفتاری اتخساد کردید، از شما استقبال خواهد شد.

انتقاد و انتقاد از خود، یک شیوه است. شیوه‌ای برای حل تضادهای درون خلقی و این تنها راه حل است. راه حل دیگری موجود نیست. معذالک، بدون یک زندگی واقعا "دمکراتیک، بدون یک مرکزیت دمکراتیک، بکار بردن شیوه انتقاد و انتقاد از خودی عمیر ممکن است.

آیا ماهم اکنون با مشکلات بسیاری مواجه نیستیم؟ تنها از طریق اتقاء به توده‌ها و جلبد علاقه و اشتیاق آنان و نیز اشتیاق کادرها میتوانیم بر این مشکلات فائق آئیم. ولی اگر شما اوضاع را برای توده‌ها و کادرها تشریح نکنید، اگر دریچه قلب خود را بروی آنان باز نکنید و به آنان اجازه ندهید که عقایدشان را بگویند و اگر آنان همواره از ابراز عقیده بترسند و صحبت نکنند، هرگز نمی‌توانید اشتیاق آنان را شکوفا کنید. من در سال ۱۹۵۷ گفتم که باید دست به ایجاد "یک جو سیاسی زد که در آن مرکزیت دمکراتیک و انضباط و آزادی، وحدت اراده حاکم

باشد طوری که هرکسی دارای روحیه‌ای سرسراز رضایت و اشتیاق باشد. چنین جو سیاسی باید در داخل و خارج از حزب حاکم باشد. بدون آن نمی‌توان در تسوده‌ها شور و شوق بوجود آورد. بدون دموکراسی نمی‌توان بر مشکلات فائق آمد. روشن است که بدون مرکزیت نیز چنین امری محال است. حایی که دموکراسی نباشد، مرکزیت نیز وجود نخواهد داشت.

بدون دموکراسی یک مرکزیت اصولی وجود نخواهد داشت زیرا اگر عقاید متفاوت باشد و وحدت نظر وجود نداشته باشد مرکزیت نیز نمی‌تواند تحقق پذیرد. مرکزیت چیست؟ قبل از هر چیز تمرکز ایده‌های صحیح است، بر پایه چنین امری میتوان دیدگاهها، اقدامات سیاسی، برنامه‌ها، فرماندهی و عملیات را متحد نمود. این همان چیز است که ما مرکزیت می‌نامیم. اگر مردم مسائل را نشتناسند، اگر آنان هنوز عقاید و شکایاتی برای بیان داشته باشند، چگونه خواهید توانست وحدت را از طریق مرکزیت عملی سازید؟ اگر دموکراسی نباشد تعسی توان بصورت درستی از تحریکات بدست آمده جمعیندی نمود. اگر دموکراسی نباشد و اگر ایده‌ها از توده‌ها نشأت نگرفته باشند، باز هم غیر ممکن است که بتوان خط مشی و جهت گیری، اقدامات سیاسی و شیوه‌هایی برگزید که صحیح باشند. ارگان‌های رهبری کننده ما تنها نقش یک کارخانه تبدیلی را برای انجام این کارها بازی میکنند. همه می‌دانند که بدون مواد اولیه، یک کارخانه چیزی نمی‌تواند تولید کند، اگر مواد اولیه به اندازه کافی نباشد و کیفیتشان خوب نباشد، نخواهد توانست محصولات ساخته شده خوبی را تولید نماید. اگر دموکراسی نباشد، اگر ما ندانیم که در پائین چه می‌گذرد، اگر وضعیت را درست نشناسیم و اگر عقاید توده‌ها را از جهات مختلف جمع آوری نکنیم و اگر رابطهای بین سلسله مراتب بالا و پائین نباشد، وارگانهای رهبری کننده مراتب عالی تر تنها بروی مصالح قسمی و پانادقیق برای تصمیم گیری تکیه کنند، مشکل خواهد بود که از ذهنی‌گری جلوگیری نمائیم، به وحدت نظر و وحدت عمل دست یابیم و به یک مرکزیت واقعی تحقق بخشیم، مگر موضوع اصلی کنفرانس ما مقابله با عدم تمرکز افراطی و تحکیم وحدت بوسیله مرکزیت نمی‌باشد؟ اگر ما از اجرای کامل دموکراسی شانه خالی کنیم، چنین

سانترالیسمی و چنین وحدتی آیا حقیقی خواهد بود یا کاذب؟ آیا واقعی خواهند بود یا تهی از محتوی؟ صحیح خواهد بود یا غلط؟ این فقط میتواند کذاب، تهی از محتوی و غلط باشد.

سانترالیسم ما پایه‌اش دموکراسی است. سانترالیسم پرولتری بر مبنای یک دموکراسی وسیع استوار است. کمیته‌ها حزب در مراتب گوناگون ارگانیک است که رهبری متمرکز را اعمال مینماید. ولی رهبری کمیته‌های حزبی یک رهبری جمعی است، دبیرانول، انحصار تمام تصمیمات را در دست ندارد. کمیته‌ها حزب تنها میتوانند در درون خود مرکزیت دموکراتیک را عملی سازد. رابطه‌ها میان دبیرانول و سایر دبیرانول و اعضاء کمیته رابطه‌ایست که مطابق آن اقلیت از اکثریت تبدیلت میکند. بعنوان مثال در کمیته‌ها دایمی ویا در دفتر سیاسی، گاهی اتفاق می‌افتد که نظرات من چه درست باشند و چه نادرست توافق دیگران را جلب نکنند. و من می‌بایست تسلیم نظرشان بشوم زیرا که آنان اکثریت هستند. شنیده‌ام که در برخی از کمیته‌های حزبی استان‌ها، ایالات و شهرستانها حرف آخر همیشه با دبیرانول مربوطه است. این مسأله کاملاً غلط است. چگونه قابل قبول است که همیشه همان شخص آخرین کلام را ادا کند. من میخواهم در مورد مسائل مهم صحبت کنم، منظورم کار روزمره‌ای که پس از اتخاذ تصمیمات انجام میشود نیست. هر مسأله مهمی باید مورد بحث جمعی قرار گیرد، عقاید مختلف باید دقیقاً شنیده شوند. بفرجهی اوضاع بنوری تمام این عقاید باید بصورت جدی تحلیل شوند، باید احتمالات مختلف را در مد نظر داشته‌سید باشیم و جوانب مختلف اوضاع را ارزیابی کنیم، آنچه را که مساعد است یا نامساعد آنچه را که آسان است ویا مشکل، تحقق پذیر است یا غیر قابل تحقق، ارزیابی کنیم حتی الاغکان باید محتاط باشیم و فکر همه چیز را کرده باشیم. در غیر این صورت اتوب کراسی حاکم است. دبیرانول‌های آنچنانی را باید مستبد بنامیم، آنها "سرجوخه" هائی که مرکزیت دموکراتیک را اجراء میکنند، نمی‌باشند. در قدیم شخصی وجود داشت بنام هسپانگ یو و باو می‌گفتند مستبدجوی غرب. او دوست نداشت به عقایدی که با نظریاتش انطباق نداشت، گوش فرا دهد. سردی بنام فان تسنگ در بارگاه او کار می‌کرد و باو توصیه‌ها می‌نمود ولی هسپانگ یو بحرفش گوش نمی‌داد.

مرد دیگری هم بود بنام لیتویانگ که بعدها امپراتور کائوتسوز از سلسله خان‌ها شد و بهتر میدانست که چگونه از نظریات غیر خودش استفاده کند. روزی روشنفکری بنام لی بی کی بیدار لیتویانگ شتافت و از همان ابتداء خود را دانشمندی از مکتب کنفوسیوس معرفی کرد. باو جواب داده شد "در زمان جنگ حاضر به ملاقات با هیچ دانشمندی نمی‌باشم"، لی بی کی خشمگین شد و به دربان گفت: "تو برو به او بگو که من همانم که کائویانگ را نوشتام و دانشمندم نیستم." "دربان مجدداً به دربار وارد شد و حضور او را همان طوری خواسته بود اعلان میکند." بسیار خوب بگوئید وارد شود." و از او تقاضا کردند که وارد شود، وقتی وارد شد، لیتویانگ در حال شستشوی پاهایش بود ولی برای استقبال او از جایش بلافاصله بلند شد. لی بی کی که هنوز از امتناع لیتویانگ برای دیدن یک دانشمند عصبانی بود، سرخاش تندری بوی نمود. "آیا میخواهی به فتح جهان نائل شوی یا نه؟ چرا به برادر بزرگتر از خودت با تفاخر نگاه میکنی؟" لی بی کی بیش از ۶۰ سال داشت و لیتویانگ از او جوان تر بود به همین جهت لی را برادر بزرگتر به حساب می‌آورد. لیتویانگ با شنیدن این کلمات تذرخواهی کرد و بلافاصله نقشه لی برای تصرف ولایت چین لیتسو را پذیرفت. این داستان در شرح حال لی بی کی و لوکیا، در "خاطرات تاریخی" ساتسین نقل شده است. لیتویانگ یکی از قهرمانانی است که تاریخ نویسان عصر فتودالیسم دربارش میگویند "بزرگ منش و بردبار بوده و نصاب منطقی را خیلی سریع می‌پذیرفت". لیتویانگ و هسیانگ یو چندین و چند سال بر علیه همدیگر جنگیدند تا بالاخره لیتویانگ پیروز شد و هسیانگ یو شکست خورد. این امر تصادفی نمی‌باشد. ما هم اکنون دبیر اول هائی داریم که حتی ارزش این لیتو-یانگ عصر فتودالی را ندارند و بیشتر به هسیانگ یو شبیه‌اند. این رفتار چنانچه خود را اصلاح نکنند سرانجام سقوط خواهند کرد، مگر ناپیشانه "وداع ظالم با سوگلی اش" را ندیده‌اید؟ این رفتار اگر حاضر نباشند خود را تصحیح کنند، مسلماً روزی خواهد رسید که آنها نیز باید با سوگلی خود وداع بگویند! (خنده حضار) من برای چه اینها را چنین هریح میکنیم؟ بخاطر اینکه من اگر با لحن طنز آمیز صحبت کنم بهتر میتوانم برخی رفتار را نیش زده آنها را بفکر کردن و آزار سازم

بهترین حالت این است که برای یکی دو شب خواب از چشمانشان بپرد ، آگسیر
توانستند به خواب بروند ، من مدب میشوم زیرا این باین معنی خواهد بود که تحت
تأثیر قرار نگرفتند .

برخی از رفقا نظریات مخالف با عقایدشان را تحمل نمی کنند و تساب و
تحمل انتقاد را ندارند ، این شیوه برخورد منقوراست . در جریان برگزاری همپن
کنفرانس ، یکی از استانها در حال برگزاری جلسه پرشوری بوده تا آنکه دبیر حزب
در سطح استان به سالن وارد میشود و می نشیند . به ناگاه سکوت حکمفرما شد ،
و دیگر هیچکس صحبت نمی کند . ای رفیقی که دبیر کمیته استان حزب هستی ، برای
چه آنجا رفتی ؟ آیا بهتر نیست برای فکر کردن در اوقات بمانی و بگذاری دیگران
آزادانه صحبتهايشان را بکنند ؟ وقتی چنین جوی ایجاد میشود و افراد جرئت پیدا
نمی کنند در برابرشان بحث نمایند ، در این صورت باید از نشان دادن خود ، خود
داری نمود . زمانیکه به اتفاق دچار شدیم ، باید از خود انتقاد نمائیم . باید به
گذاریم مردم حرف بزنند و از شما انتقاد کنند .

در ۱۲ ژوئن سال گذشته ، یعنی آخرین روزیک کنفرانس کار که بوسیله کمیته
مرکزی در شهر یکن جمعوت شده بود ، من در باره معایب و اشتباهات خود صحبت
نمودم . از رفقا تقاضا کردم به استانها و مناطق مختلف هرچه در این زمینه گفتارم
منتقل نمایند . بعداً " متوجه شدم که در بسیاری از مناطق این کار اجرا نشده است
گویا اشتباهات من میتوانست و می بایست پوشیده و مخفی شود . خیر رفقا ، نباید
آنها را پنهان ساخت ، آنچه به اشتباهات محتمل کمیته مرکزی مربوط است ، من
مسئول مسئولی هستم که مستقیماً " بمن برمی گردند ، برای سایر اشتباهات نیز سهمی
از مسئولیت بر دوش من است زیرا در صدر کمیته مرکزی قرار گرفتارم . من دیگران
را باحتراز از مسئولیتی که دارند تحریک نمی کنم . مسئولیت رفقای دیگری در این
میان مطرح است ولی این من هستم که باید قبل از دیگران آنها بپذیرم . شما که
دبیران کمیته های حزبی استان ، ایالات ، شهرستان و حتی محله ها ، مؤسسات و
کمون های تودهای هستید ، حال که مقام دبیر اول را بعهده دارید باید آنطور که
شایسته است با مسئولیت کمبودها و اشتباهات کار را بر دوش بگیرید . آنها بی که

در میان شما از مسئولیت فرار می‌کنند و یا میترسند بدان عمل نمایند و نمی‌گذارند مردم حرف بزنند و خود را بجای بی‌زهائی گرفته‌اند که هیچکس جرئت ندارد به آنها دست بزند، آنان که چنین موضعی اتخاذ میکنند همیشه ویلا استثناء شکست می‌خورند. بالاخره روزی مردم آنچه را که فکر میکنند خواهند گفت، واقعا خودتان را غیر قابل دسترسی تصور می‌کنید؟ بسیار خوب، از شما انتقاد خواهند کرد و چه جور علم!

داشتن یک مرکزیت پرولتری واقعی در کشورمان غیر ممکن است مگر از طریق بسط دموکراسی در درون خلق و درون حزب و مگر از طریق اعمال قاطعانه سیستم دموکراسی پرولتری، اگر سطح ارتقاء یافته‌ای از دموکراسی نداشته باشیم، داشتن سطح پیشرفته‌ای از سانترالیسم غیر ممکن است و بدون داشتن سطح ارتقاء یافته‌ای از سانترالیسم استقرار اقتصاد سوسیالیستی غیر ممکن است. در صورتی که کشور ما یک اقتصاد سوسیالیستی مستقر نسازد با چه وضعیتی روبرو خواهد شمس؟ تبدیل به یک دولت ریزپرونیستی و در واقع یک دولت بورژوازی میشود، در این کشور دیکتاتوری پرولتاریا به دیکتاتوری بورژوازی تبدیل شده و حتی یک دیکتاتوری ارتجاعی از نوع فاشیستی خواهد آمد. این مسأله‌ایست که هشجاری ما را می‌طلبد امیدوارم رفقا آنطور که باید در این باره فکر کنند.

بدون سانترالیسم دموکراتیک، دیکتاتوری پرولتاریا نمیتواند تحکیم پیدا کند. پیاده کردن دموکراسی در درون خلق و اعمال دیکتاتوری بردشمنان خلق، این دو جنبه جدا ناپذیراند. ترکیب این دو جنبه یعنی دیکتاتوری پرولتاریا یا به عبارت دیگر دیکتاتوری دموکراتیک خلق، شعار ما چنین است: یک دیکتاتوری دموکراسی خلقی رهبری پرولتاریا بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان.

پرولتاریا چگونه اعمال رهبری میکند؟ از طریق حزب کمونیست یمنی گردان پیشقراول آن. پرولتاریا، کلیه طبقات و اقشاریکه همبستگی پشتیبانی و شرکت خود را در انقلاب و در ساختمان سوسیالیستی اعلام میدارند متحد شده و طبقات مترجم و به عبارت صحیح‌تر آنچه از این طبقات باقی مانده دیکتاتوری اعمال میکند. در کشورمان، سیستم استعمار فرد از فرد و به همین ترتیب پایتاه اقتصادی طبقه

مالکان ارضی و سرمایه‌داری نابود شده. طبقات ارتجاعی مانند گذشته خطرناک نیستند. مثلا با اندازه ۱۹۴۹، سال تاسیس جمهوری خلق چین، یا ۱۹۵۷ هنگامی که راستگرایان بورژوا حملات دیوانه‌واری علیه‌شان برآه انداختند، خط‌سرها ک نیستند، بهمین جهت ما از ویرانه‌های طبقات ارتجاعی صحبت می‌کنیم. لکن به هیچ وجه نباید بآنها کم بهاء دهیم و باید همیشه به مبارزه علیه آنها ادامه دهیم. طبقات ارتجاعی سرنگون شده همیشه خواهان بازگشت بقدرت هستند. در جامعه سوسیالیستی نیز عناصر جدید بورژوازی همیشه میتوانند زاده شوند. در تمام دوران سوسیالیسم طبقات و مبارزه طبقاتی به حیات ادامه می‌دهند. این مبارزه طبقاتی طولانی، پیچیده و حتی بسیار حاد خواهد بود. ابزار دیکتاتوری ما ن باید تحکیم شوند، نه تضعیف. دستگاه امنیت عمومی‌مان در دست رفقای ما است که از مشی درست پیروی میکنند. لکن ممکن است در برخی جاها سرویس‌های امنیت عمومی بوسیله عناصر ناهلخی کنترل شود. بعلاوه رفقای هم هستند که عهددار کار امنیت عمومی بوده ولی نه بر توده‌ها و نه بر حزب تکیه نمی‌کنند. در امور تشکیلاتی و انقلابی از آنها از مشی‌ای که طلب می‌کند این کار تحت رهبری کمیته حزب و بوسیله بسیج توده‌ها انجام گیرد پیروی نمی‌نمایند. آنها صرفاً "برروی کار مشی حساب میکنند، بر روی آنچه اصطلاحاً "به کار حرفه‌ای سروفیت پیدا کرده است. چنین کاری لازم است. ضروریست که ضد انقلابیون مورد تحقیق و بازجویی قرار بگیرند ولی آنچه از همه مهمتر است پیاده کردن مشی توده‌های تحت رهبری کمیته حزب می‌باشد. دیکتاتوری بر تمامی طبقه ارتجاعی بویژه باید بر توده‌ها و حزب متکی باشد. اعمال دیکتاتوری بر روی طبقات ارتجاعی بمعنی نابود کردن تمام عناصر این طبقات نیست بلکه تجدید تربیت آنهاست. تجدید تربیت بجهت اطلاق مناسب تا به انسانهای نوینی بدل شوند. بدون یک دموکراسی توده‌ای وسیع استحکام بخشیدن به دیکتاتوری پرولتاریا و تثبیت قدرت سیاسی غیر ممکن است بدون دموکراسی، بدون بسیج توده‌ها، بدون کنترل توده‌ها، اعمال دیکتاتوری بنحویه اثر بر روی عناصر ارتجاعی و عناصر بد غیر ممکن میشود و تجدید تربیت آنان واقعاً غیر عملی خواهد شد. آنها باید جاد اغتشاش ادامه داده و باز هم امکان ایجاد

تحریک برای بازگشت بقدرت خواهند داشت . این مسئله هشیاری ما را می طلبد . امیدوارم که رفقا توجه کاملی بآن معطوف خواهند کرد .

نکته سوم : باچه طبقاتی متحد شویم وجه طبقاتی را سرکوب کنیم . این مسأله موضعگیری اساسی است .

طبقه کارگر باید با دهقانان ، خرده بورژوازی شهری ، بورژوازی ملی میهن پرست متحد شود ولی مقدم بر همه دهقانان هستند . اما در مورد روشنفکران از جمله دانشمندان ، مهندسی و تکنیسین ها ، استادان ، معلمان ، نویسندگان ، هنرمندان ، هنرپیشهگان ، زحمتکشان پزشکی و روزنامه نگاران ، آنها طبقه ای را تشکیل نداده بلکه یا به بورژوازی و یا به پرولتاریا متصل میشوند . آیا ما می باید از عین آنها فقط با انقلابیونشان متحد گردیم ؟ خیر . همانقدر که میهن پرست هستند با آنها متحد شده و امکان سیدهم کارشان را خوب انجام بدهند . کارگران ، دهقانان عناصر خرده بورژوازی شهری ، روشنفکران میهن پرست ، سرمایه داران ، میهن پرست ، و سایر دموکراتهای میهن پرست بیش از ۹۵٪ جمعیت کشور را نمایندگی می کنند . تمام این افراد تحت دیکتاتوری دموکراسی توده های در مفهوم خلق جای گرفته اند و در درون خلق این دموکراسی است که اجرا میشود .

از طریق دیکتاتوری دموکراسی خلقی مالکین ارضی ، دهقانان غنی ، فاسد انقلابیون ، عناصر فاسد و راستگرایانی که دشمن حریف کمونیست هستند سرکوب می گردند . طبقاتی که ضد انقلابیون ، عناصر فاسد و راستگرایان دشمن بسا حزب کمونیست نمایندگی آنها را می کنند عبارت اند از طبقات مالکین ارضی و بورژوازی ارتجاعی . این طبقات و این عناصر فاسد تقریباً ۴ یا ۵ درصد جمعیت را تشکیل میدهند . ما باید آنها را وادار به تغییر دادن خودشان بنمائیم . آنها را موضوع دیکتاتوری دموکراسی خلق هستند .

در چه سستی باید قرار بگیریم ؟ درست توده های خلق که بیش از ۹۵٪ جمعیت را تشکیل میدهند ؟ یا درست مالکین ارضی ، دهقانان غنی ، ضد انقلابیون ، عناصر فاسد و راستگرایان که فقط ۴ یا ۵ درصد آنرا تشکیل میدهند ؟ ما باید

درست نوده‌های خلق باشیم و بهیچوجه درکنار دشمنان خلق قرار نگیریم . این مسئله موضعگیری اساسی برای هر مارکسیست - لنینیست است .

درداخل کشور وضع چنین است ، درسطح بین‌المللی نیز اوضاع بهمین منوال است . خفهای کلیه کشورها ، توده‌هایی که بیش از ۹۰٪ جمعیت را تشکیل می‌دهند دیر یا زود خواستار انقلاب و پشتیبانی مارکسیسم - لنینیسم میشوند . آنها نمیتوانند از رویزیونیسم حمایت کنند و آنهایی که فعلا از آن دفاع میکنند روزی خواهد رسید که آنرا بدور بیاندازند . بدون تردید آنها کم کم بیدار شده با امپریالیسم و ارتجاع کلیه کشورها ، با رویزیونیسم مقابله خواهند نمودیک مارکسیست - لنینیست اصیل باید همیشه و قطعانه درکنار توده‌های خلق که بیش از ۹۰٪ جمعیت جهانی را تشکیل می‌دهند قرار بگیرد .

نکته چهارم : شناخت جهان عینی

هنگام کسب شناخت از جهان عینی ، انسان باید از یک روند کاملی عبور کند تا جهش از عالم ضرورت به عالم آزادی انجام پذیرد . مثلا : در مورد چگونگی تحقق انقلاب دموکراتیک در چین برای حزب مان ۲۴ سال از زمان ایجاد آن در سال ۱۹۲۱ ، تا کنگره ۱۷م آن در سال ۱۹۴۵ ضروری بود تا بوحثت نظر کامسی برسد . در همین چین در سطح کل حزب جنبش اصلاحی برآه انداختیم که سه سال و نیم از بهار ۱۹۴۲ تا تابستان ۱۹۴۵ طول کشید . این یک جنبش اصلاحی موشکافانه ای بود که برای آن از متد دموکراسی استفاده نموده بودیم ، یعنی هرکس دچار اشتباهی شده بود ، مهم این بود که برآن آگاهی یافته و آنرا اصلاح کند و دیگران او را در این راه یاری می‌دادند . این را می‌گفتند " درس آموزی از اشتباهات گذشته برای جلوگیری از رجعت آنها و علاج بیماری برای نجات بیمار " ، " حرکت از خواست وحدت و از راه تشخیص درست از نادرست بوسیله انتقادیا مبارزه ، رسیدن بسه وحدت جدید که براساس نوینی قرار گرفته است . " فرمول " وحدت - انتقاد - وحدت " معمول همان دوران است . این جنبش اصلاحی به رفتای تمامی حزب کمک کرد تا وحدت نظر را تحقق بخشند . انقلاب دموکراتیک را چگونه می‌بایست

به پیش برد؟ چگونه می‌بایست مشی عمومی و اقدامات سیاسی مشخص حزب در زمینه های گوناگون را تعیین نمود؟ در این دوره وبخصوص پس از این جنبش بود کسه این مسائل توانستند بطور کامل حلایی شوند.

در طول مرحله‌ایکه ایجاد حزب و جنگ مقاومت ضد ژاپونی را از هم جدا می‌کند لشکرکشی به شمال و جنگ انقلابی ارضی دهساله را میتوان ذکر کرد. در جریان آن ما با دو پیروزی و دو شکست مواجه شدیم. لشکرکشی به شمال پیروزیند بود. ولی در سال ۱۹۳۷ انقلاب به شکست منتهی شد. ما موفقیت های بزرگی در جنگ انقلابی ارضی کسب نمودیم و تعداد افراد ارتش سرخ افزایش یافته تا ۳۰۰ هزار نفر رسید. ولی از آن ببعد دچار ادبار شدیم و در پایان راهیپائنی طولانی تعداد افرادمان به کمی بیش از ۲۰ هزار نفر سقوط کرده بود. هنگامی که بهجنسی شمالی رسیدیم آنها را کم و بیش تقویت نموده بودیم، لکن هنوز به ۳۰ هزارنفر نرسیده بود یعنی حتی به یکدهم رقم اولیه نائل نشدیم. ولی از میان ارتش ۲۰۰ هزار نفره و ارتشی که کمتر از ۳۰ هزار نفر داشت کدامیک نیرومندتر بود؟ این همه ضربه خوردن و آزمایش ما را جنگ آور کرده بود، به ما تجربه آموخته بود و ما قادر شده بودیم مشی اشتباه آمیز را اصلاح و مشی درست را دوباره برقرار کنیم، سپس این ارتش ۳۰ هزار نفره قویتر از ارتش ۳۰۰ هزار نفره شده بود. در گزارشی کسه باین کنفرانس ارائه شده، گفته میشود که در طی چهار سال اخیر، مشی واضحیح و جنبه عمده فعالیتمان مثبت می باشد و چنانچه در کار عملی مان به اشتباه دچار شده و آنرا به بهای گزاف جبران نموده‌ایم، در عوض تجربه‌ها اندوخته و بنابراین قویتر می‌باشیم و نه ضعیف تر. در واقع هم اوضاع این چنین بود. در تمام دوران انقلاب دموکراتیک ما مجبور شدیم از پیروزی به شکست برسیم و دوباره از ایسن به آن و دوباره آنها را باهم مقایسه کنیم قبل از آنکه نسبت به این جهان عینی که این چنین است آشنائی پیدا کنیم. در آستانه و در جریان جنگ مقاومت ضد ژاپنی من چند مقاله نوشتم از جمله "مسائل استراتژیک در جنگ انقلابی چین"، "دوباره جنگ طولانی"، "دوباره دموکراسی نوین"، "به مناسبت انتشار نشریه کمیونیست" و برای کمیته مرکزی اسنادی در باره سیاست و تاکتیک به رشته تحریر در آوردم.

همه این نوشته ها ترازیندی از تجربه ای است که در جریان انقلاب اندوخته شده است . این مقالات ومدارک فقط در آن زمان بود که میتوانست تدوین شود و نه زودتر زیرا قبل از عبور از این طوفانهای عظیم و قبل از مقایسه دو پیروزی و دو شکست من تجربه کافی نداشتم و نمیتوانستم بطور کامل قوانین انقلاب چین را بفهمم .

بطور کلی ما چینی ها هستیم که این جهان عینی یعنی چین را درک کرده ایم و نه رفقای که در کمینترن به مسائل مربوط به چین رسیدگی میکردند . اما رفقای کمینترن جامعه چین ، ملت چین و انقلاب چین را درک نکرده یا بخوبی — درک نکرده اند . خودمان نیز برای مدت های طولانی درک روشنی از جهان عینی — چین نداشتم ، در این شرایط درباره رفقای خارجی چه بگوئیم ؟

فقط در مرحله مقاومت در برابر ژاپن بود که یک مشی عمومی و مجموعه کاملی از سیاست های مشخص و منطبق با اوضاع واقعی برای حزب تدوین نمودیم ، فقط در آن زمان بود که موفق به شناخت قید ضرورت که انقلاب دمکراتیک چین بود شدیم و آزادی را کسب نمودیم تازه تا آن زمان بعدت بیست سال انقلاب کرده بودیم . تا آن موقع فعالیت انقلابی مان با کم سوئی و کوتاه بینی قابل ملاحظه ای آمیخته بود . چنانچه کسی ادعا کند که فلان یا بهمان رفیق هر عضو از کمیته مرکزی یا مثلاً " خود من از همان ابتدا قوانین انقلاب چین را کاملاً " فهمیدم بودیم ، این یک بلسوف است ، و میا دا حرف او را باور نکنید زیرا هیچ واقعیت ندارد . در گذشته بخصوص در اوایل کار ، با اشتیاق زیادی میخواستیم انقلاب کنیم ، اما در مورد اینکه چگونه باید انقلاب کرد ، انقلاب چه چیزی را باید تغییر بدهد ، چه کاری را ابتدا و چه کاری بدنبال آن باید انجام شود چه چیزی باید تا مرحله بعدی به تعویق — بیفتد ، تا مدت های زیادی افکار روشن در این باره بالا اقل افکار بقدر کافی روشن نداشتم .

علت اینکه این فصل از تاریخ را که نشان میدهد چگونه در مرحله انقلاب دمکراتیک ، کمونیستهای چین موفق شدند علیرغم مشکلات بسیاری به درک قوانین چین ^{انقلاب} نائل شوند یادآوری میکنیم ، به این منظور است که رفقا را متوجه این امر بنمایم که %

فهم قوانین ساختمان سوسیالیستی باید از یک روند کامل عبور کند . ما باید از پراتیک حرکت کنیم ، از عدم تجربه به تجربه گذار کنیم . از یک تجربه نسبتاً محدود به تجربه وسیعتر برسیم ، با غلبه تدریجی بر کوته بینی خود از این قید ضرورت (جبر) هنوز ناشناخته یعنی ساختمان سوسیالیسم به کشف قوانین عینی که باعث شکستن پوسته ضرورت (جبر) و کسب آزادی (اختیاری) شود برسیم و باین ترتیب یک جهش در معلومات خود تا حصول آزادی انجام دهیم .

در مورد ساختمان سوسیالیسم نیز ما هنوز تجربه کافی نداریم . با هیئت های نمایندگی احزاب برادر چند کشور در این باره صحبت کرده ام . به آنها گفتم برای ساختن اقتصاد سوسیالیستی تجربه نداریم . درباره این مسئله با خبرنگارهای از چند کشورهای سرمایه داری نیز صحبت کرده ام . از جمله بایک آمریکائی بنام ادگار اسنو ، او سالها بود که میخواست به چین بازگردد و در سال ۱۹۶۰ آرزویش را برآورده ساختیم . با او گفتگویی داشتیم گفتم : " همانطور که میدانید مجموعه ای از تجارت کسب کرده و مجموعه ای از سمت گیری ها ، اقدامات سیاسی و اسلوب هایی در ارتباط با سیاست امور نظامی و مبارزه طبقاتی داریم ولی آنچه به ساختمان سوسیالیستی مربوط میشود تاکنون چنین اموری انجام نداده و هنوز تجربه ای نداریم .

به من خواهید گفت آیا این همان چیزی نیست که شما بمدت ۱۱ سال مشغول اجرای آن هستید ؟ بله این همان کاری است که بمدت ۱۱ سال بدان مشغولیم ولی هنوز شناخت و تجارب کافی کسب نکرده ایم . بفرض که کمی تجربه بدست آورده باشیم ، هنوز هم مقدار قابلی نیست . " ادگار اسنو ، از من خواست درباره برنامه درازمدت ساختمان سوسیالیسم برای او صحبت کنم . پاسخ دادم " نمیدانم " او گفت " بسیار محتاط هستید " . گفتم " مسئله این نیست ، واقعیت این است که من نمیدانم و ما در این مورد تجربه نداریم . فقط واقعیت این است که نمیدانیم ، و ما واقعا تجربه کافی نداریم . تاکنون ما حقیقتاً " چنین برنامه دراز مدتی را نداریم . ۱۹۶۰

همان سالی است که با موانع بسیاری برخورد کردیم. در سال ۱۹۶۱ در جریان گفتگوئی با مونت گومری نیز همان نظریه فوق را طرح کردم. او بمن گفت: "تسا پنجاه سال دیگر فوق العاده میشوید". مقصودش این بود که پنجاه سال دیگر نرومندند فوق در خواهیم شد به دیگران "تجاوز" کنیم ولی قبل از ۵۰ سال این امر امکان ناپذیر است و این نظریه را در مدت سفر خود به چین در سال ۱۹۶۰ ابراز داشت باو گفتم: "ما مارکیست - لنینیست هستیم، دولت ما یک دولت سوسیالیستی است نه یک دولت سرمایه داری، بنابراین ما نمی توانیم به دیگران تجاوز کنیم حال می خواهد صد سال دیگر با شما ده هزار سال دیگر. اما آنچه به ساختن اقتصاد سوسیالیستی نرومند مربوط می شود، برای کشور چین ۵۰ سال کافی نیست صد سال لازم است، شاید هم بیشتر. در کشور شما، رشد سرمایه داری چند صد سال ادامه داشت، اگر قرن ۱۶ ام را به حساب نیاوریم زیرا هنوز قرون وسطی بوده از قرن هفدهم تا با امروز خودش بیش از ۳۶۰ سالی می شود، من فکرمی کنم برای اینکه در کشورمان یک اقتصاد سوسیالیستی نیرومندی ساخته شود بیش از ۱۰۰ سال احتیاج باشد". قرن هفدهم چه دورانی بود؟ در چین معادف بود با پایان سلسله مینگ و آغاز سلسله تسینگ، یک قرن پس از آن، و در نیمه اول قرن ۱۸ با سلطنت کی بین گونگ، از سلسله تسینگ، یعنی زمان حیات تسائوسی ثوئه کین نویسنده "رویای قصر سرخ" معادف است. عصری بود که قهرمانان زمان نظیر کوبا با توپو را بوجود آورد که از سیستم فئودالی ناراضی بودند. در همان زمان امپراتوری کی بین یونگ، به شکل جنینی در چین مناسبات تولیدی سرمایه داری موجود بود ولی هنوز یک جامعه فئودالی به شمار می رفت. این هازیمینه اجتماعی مجموعه اشخاصی بود که در باغ وهم بزرگ رفت و آمد می نمودند. قبل از این سن دوران در قرن هفدهم سرمایه داری در برخی از کشورهای اروپائی توسعه می یافت و بیش از صد سال لازم بود برای اینکه نیروهای تولیدی سرمایه داری به وضوح کنونی شان برسند. از آنجائیکه سوسیالیسم از بسیاری جهات برتر از سرمایه داری است رشد اقتصادی کشورمان بسیار سریعتر از اقتصاد کشورهای سرمایه داری تکامل پیدا خواهد کرد. لکن از آنجا که چین دارای جمعیت زیاد، زیربنای ضعیف و -

اقتصادی عقب مانده می باشد به نظر من برایش شیر ممکن است که بتواند بنحسب چشمگیری نیروهای تولیدی خود را تا حد رسیدن به پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری و جلوگیری از آنها، در مدتی که تراز ۱۰۰ سال دیگر، تکامل دهد. شاید هم قادر شویم در چند دهه مثلا در ۵۰ سال، آنطور که بعضی ها معتقدند باین درجه برسیم. اگر چنین باشد، زمین و آسمان را شکرگزار خواهیم بود، تحسین آمیز خواهد بود! ولی رفاقا به شما توصیه می کنم مشکلات بیشتری پیش بینی کس کرده و بنابراین مهلت طولانی تری در نظر بگیرید برای اینکه یک اقتصاد سرمایه داری نیرومند ساخته شود، سه قرن و چند دهه ضروری بود. آیا جای حرفی باقی میماند چنانچه در کشورمان یک اقتصاد سوسیالیستی نیرومند در مدت تقریباً ۵۰ یا ۱۰۰ سال می ساختیم؟ از امروز به بعد ۵۰ یا ۱۰۰ سال که در پیش است عصر تغییرات ریشه ای نظام های اجتماعی در سراسر جهان خواهد بود، عصر دگرگونی های شگفت، عصری که با هیچ دوران دیگری در تاریخ قابل قیاس نمی باشد. ما که در چنین عمری زندگی می کنیم باید آماده دست زدن به مبارزات عظیمی باشیم که از بسیاری لحاظ با اشکال مبارزاتی گذشته متفاوت خواهد بود. برای اجرای این برنامه باید بهترین نحو ممکن حقیقت جهان شمول مارکسیسم - لنینیسم را با واقعیات مشخص ساختن سوسیالیستی چین و با واقعیات های مشخص انقلاب جهانی چه در زمان حال و چه در آینده پیوند داده و بوسیله براتیک، کم کم به درک قوانین عینی مبارزه تا نسل شویم. ما باید آمادگی لازم برای تحمل شکست ها و عقب نشینی های بسیاری که ناشی از کشته بینی ماست باشیم تا تجربه کسب کرده و پیروزی نهائی را به کف آوریم. بسا چنین افق دیدی، در نظر گرفتن زبان طولانی تر مزایای بسیاری دارد، برعکس در نظر داشتن زمان خیلی کوتاه زبان باریک باشد.

هنوز هم در کوشش هایی که برای ساختمان سوسیالیسم انجام می دهیم نکته بینی قابل ملاحظه ای وجود دارد. از نظر ما، اقتصاد سیاسی هنوز هم بر سر نکات بسیاری حکومت ضرورت است و ناشناخته باقی مانده است. مثلا ما بعنوان نمونه در نظر بگیرید. مسائل بسیاری درباره وظایف ساختمان اقتصادی موجود است که هنوز محسوم نگرده ام. درباره صنعت و بازرگانی چیز زیادی نمی دانم.

در مورد کشاورزی قدری وارد هستیم . ولی این شناخت کاملانسی و بعلاوه محدود است . برای کسب شناخت گسترده تر درباره کشاورزی لازم است نسبت به علوم گیاه شناسی دانش کشت شناسی ، شیمی کشاورزی ، مکانیزاسیون زراعی و غیره آشنائی پیدا کنیم . همچنین رشته های مختلف کشاورزی : غلات ، پنبه ، دانه های روغنی ، کتان ، پرورش نوغان ، چای ، گیاهان قندی ، کشت های شالیزاری ، توتون ، کشت های میوه ای ، گیاهان طبعی ، محصولات متنوع و غیره بعلاوه دامداری و جنگلبانی هم هست . من طرفدار پدولوژی و د. ویلیامز روسی هستم . ویلیامز در تحقیقاتی که بر روی خاک های مختلف انجام داده تسر کسب کشاورزی به مفهوم اخص کلمه با جنگل بانی و دامداری را توجیه می نمود . مسن معتقدم که مسابا باید این ترکیب سه گانه را عملی سازیم ، در غیر این صورت کشاورزی صدمه خواهد دید . رفا . من به شما نصیحت می کنم هر وقت پس از کارتان فرصتی پیدا کردید آنها را به طرز جدی مطالعه کنید . من هم علاقه مندم درباره این ها کمی مقاله کنم . قبلا " بلومات " در این زمینه ها بسیار محدود است . من بیشتر ، به بررسی مسائل مربوط به نظام اجتماعی و مناسبات تولید پرداختم . درباره نیروهای مولده اطلاعات خیلی کمی داریم . آگاهی مجموع حزب نسبت بساختن سوسیالیسم بسیار نا کافی است . در تمام دورانی که در پیش است مساباید تجربه اندوخته با جدیدیت به مطالعه پرداخته و تدریجا " درپرا تیسسک شناخت مان را درباره ساختن سوسیالیستی تعمیق و قوانین آنرا اکتشاف نمائیم . باید تلاش زیادی انجام داد و بطرز جدی به تحقیق و پژوهش در این زمینه دست زد . باید برای هدتی به میان پایه (توده) رفت ، در میان بریگادها و یا اکیپ های تولیدی - کارخانه ها و یا فروشگاهها انجام تحقیق و پژوهش کردن شیوه ایست که در قدیم نسبتا خوب به پیش می بردیم ولی ازمائی که به شهرها وارد شدیم دیگر آنرا با جدیدیت دنبال ننمودیم .

در سال ۱۹۶۱ مجددا " این سبک کار را پیش کشیدیم و اوضاع کم و بیش

تغییر نمود . اما در برخی مناطق به دیارتان ها و موسسات هنوز هم در میان کادر -

های مسئول ، به خصوص در میان کادرهای رهبری در سطح بالا ، تم به پیدا نکردن است

دبیرانی از کمیته‌های استان هستند که هنوز به میان پایه نرفته اند، اگر دبیران کمیته‌های استان به میان توده نروند چگونه می‌تواند همین انتظاری را از دبیران کمیته‌های ایالت و شهرستان داشته باشند؟ این وضع درست نیست و بسا باید تغییر کند.

از تاء سپس جمهوری خلق چین تا با امروز ۱۲ سال می‌گذرد. این مدت را می‌توانیم به ۲ بخش تقسیم کنیم، یکی ۸ ساله و دیگری ۴ ساله.

دوره اول از سال ۱۹۵۰ تا پایان ۱۹۵۷ و دوره دوم از ۱۹۵۸ تا با امروز. این کنفرانس از تجربی‌های که در گذر گذشته ما کسب شده، و عمدتاً "در عرض ۴ سال گذشته" تراز بندی خلاصه ای پرداخته است. این جمع بندی در گزارشی که پان کنفرانس ارائه شد، منعکس می‌باشد. در زمینه‌های مختلف سیاست های مختلفی تدوین نموده، در حال تدوین هستیم و یا تدوین خواهیم کرد. تاکنون ۶ نکته درباره کمپین‌های کشاورزی، ۷ نکته دربارهٔ مؤسسات صنعتی، ۶ نکته درباره آموزش عالی و ۱۴ نکته درباره آزمون‌های علمی تدوین شده است. کلیه این طرح‌ها — برای آئین نامه — یا اجرا و یا بطور آزمایش پیاده می‌شود. بعداً "در آنها تجدید نظر خواهد شد و شاید هم در بعضی از آنها به نحو قابل ملاحظه تغییراتی داده شود. آنچه در حال تدوین است درباره کار بازرگانی مقرراتی را شامل می‌شود. آنچه برای تدوین باقی مانده مقرراتی درباره آموزش متوسطه و ابتدائی را دربر میگیرد. علاوه بر این باید مقرراتی نیز درباره طرز کار ارگان‌های حزبی و دولت و سازمان‌های توده‌ای تدوین شود. خلاصه در این ۷ بخش از فعالیت صنعت، کشاورزی، تجارت، فرهنگ، آموزش، ارتش، دولت و حزب، ما باید با وجدان از تجربه کسب شده تراز بندی کنیم و مجموعه کاملی از جهت گیری‌ها به اقدامات سیاست و سالیب را فرموله نمائیم تا آنکه فعالیت مان در این زمینه‌ها در مسیر درستی پیشرفت کند.

حرف داشتن یک مشی عمومی کافی نیست، لازم است علاوه بر سران و درورتو ایسین شما عمومی مجموعه کاملی از جهت گیری‌ها، اقدامات سیاسی و بندهای مشخص را متناسب با شرایط ویژه بخش‌های مختلف، صنعت، کشاورزی

تجارت ، فرهنگ ، آموزش حزب تدوین گردد . فقط در این صورت است که میتوانیم توده‌ها و کادرها را متقاعد سازیم و با استفاده از این مصالح آموزشی آنها را پرورش بدهیم تا بتوانند به وحدت نظر و وحدت عمل برسند . و تنها در چنین صورتی است که میتوان آرمان انقلاب و ساختمان سوسیالیسم را به پیروزی رهنمون ساخت . بدون چنین وحدتی تحقق این امر غیرممکن است . این مسئله است که در زمان مقاومت ضد ژاپنی بخوبی درک می‌کردیم . در آن دوران با داشتن چنین روحیه ای فعالیت می نمودیم . به همین سبب در میان کادرها و توده‌ها ، درساره مجموعی از سمت گیری ها اقدامات سیاسی و اسالیب مشخص مربوط به دوران انقلاب دموکراتیک ، وحدت نظر وجود بود و همین باعث کسب پیروزی در انقلاب دموکراتیک این مرحله شد . این راه می‌دانند . در ۸ سال اول مرحله انقلاب و ساختمان سوسیالیستی وظایف انقلابی مان عبارت بودند از : در روستاها ، به پایمان رساندن رژیم نظام ارضی فئودالی و سپس تحقق بخشیدن به تعاون روستائی ، در شهرها ، اجرای تحول سوسیالیستی صنعت و بازرگانی سرمایه داری . در آن مسووعه وظیفه ما در زمینه ساختمان اقتصادی عبارت بود از بهبود وضع اقتصادی و اجراء نمودن اولین برنامه پنج ساله . چه در امر انقلاب و چه در امر ساختمان مسادارای یک عشی عمومی بودیم که با شرایط عینی منطبق بود و دیگران را کاملاً متقناً ععد میساخت . همچنین مجموعه کاملی از سمت گیریها ، اقدامات سیاسی و اسالیبی که منطبق با این مشی باشد دارا بودیم . باین جهت توانستیم کادرها و توده‌ها را پرورش داده ، نظریات آنها را متحد کنیم و کارها نسبتاً " خوب پیشرفت می‌کرد . این را نیز همگی میدانند اما یک مسئله بود : بعلت بی تجربهگی مان در زمینه ساختمان اقتصادی ، ما بجز کپی برداری از اتحاد شوروی الترناتویدیکری نداشتیم . بدفعویس در سنایم سنگین ما تقریباً " همه چیز را از اتحاد شوروی کپی برداری می نمودیم . و بندرت دست به خلاقیت میزدیم . در آن زمان چنین وضعی لازم بود ، ولی در عین حال یک نقطه ضعف به شمار می‌رفت - فقدان روحیه خلاق ، عدم قابلیت برای مستقل و به شکل اتونوم کار کردن . طبیعی است که این وضع نسبی بایست بعنوان استراتژی دراز مدت تلقی شود . از ۱۹۵۸ سیاست تکلیف کردن

↑ بر روی کوشش های خود بطور عمده کمک از خارج گرفتن بعنوان مکمل را پذیرا شدیم. در سال ۱۹۵۸ در دومین اجلاس هیه هشتمین کنگره حزب ما مشی زیر را پذیرفتیم: " با تمام نیرو تلاش کنیم و پیوسته به پیش برویم تا سو سیالیسم را بر طبق اصل کمیت، سرعت، کیفیت و صرفه جوئی بنانهیم ". کسبون های تودهای در همان سال تاسیس شد و شعار " جهش بزرگ به پیش " مطرح گردید. تا مدتی سپس از اعلان مشی عمومی برای ساختمان سو سیالیسم مانده فرصت و نه امکان آنستند داشتیم که مجموعه کاملی از سمت گیریها، اقدامات سیاسی و اسالیب مشخصه منطبق با اوضاع فرموله کنیم زیرا هنوز تجربه ما کافی نبود. در چنین شرایطی کارها و توده ها از مجموعه کاملی از مصالح آموزشی برخوردار نبودند و آنستند نمی توانستند از یک پرورش سیستماتیک درباره اقدامات سیاسی که باید بکار بیندند استفاده نمایند. بنابراین رسیدن به وحدت نظر و وحدت عمل حقیقی برایشان غیر ممکن بود. آنها فقط پس از گذشت زمان معینی نمیتوانستند چنین امکانی را کسب نمایند یعنی پس از تحمل شکست و پس از کسب تجارب مثبت و منفی. اکنون وضع خوب است زیرا این مصالح را در اختیار داریم، یا در حال پرداختن آنها هستیم. باین ترتیب میتوانیم با فراست بیشتری انقلاب و ساختمان سو سیالیسم را ادامه دهیم. برای اینکه مجموعه کاملی از سمت گیریها اقدامات سیاسی و اسالیب مشخص در انطباق با مشی عمومی فرموله کنیم باید اسلوب حرکت از توده ها، بطور سیستماتیک و عمیق آنکست و تحقیق کردن و به تعامیل تاریخی از تجارب خوب و بد کارگران پرداختن را برگزینیم. فقط در آن زمان است که میتوانیم قوانین اشیاء عینی را کشف کنیم. قوانینی که ذاتی وجود آنها هستند و زائیده تخیل بشری نباشند، و فقط در آن صورت قادر خواهیم بود مقرراتی که با شرایط منطبق باشد را تدوین کنیم. این یک مسئله بسیار مهم است و من، شما رفقا را به دقت نظر در باره آن دعوت می کنم.

از میان هفت بخش ذیل، صنعت، کشاورزی، بازرگانی، فرهنگ و آموزش، ارتش، دولت و حزب، این خوب است که باید رهبری خود را بر دیگران اعمال کند. بطور کلی، حزب ما فوق العاده است. حزب ما اساساً از کارگسبران و

دهقانان فقیر تشکیل شده است. اکثریت عظیم کادرها همان خوب اندوهگینی با پشتکار کار می کنند. لکن باید اصرار کرد که هنوز هم مسائلی در حزب مان باقی است، نباید تصور نمود که همه چیز حزب کامل و بی نقص است. در حال حاضر ۱۷ میلیون عضو دارد که تقریباً ۸۰٪ آنان در سال های ۵۰ و پس از آن سوسیالیست جمهوری خلق بآن پیوسته اند. آنهایی که قبل از آن سوسیالیست جمهوری خلق شده بودند فقط ۲۰٪ اند. از همین ۲۰٪ نیز آنهایی که قبلاً از ۱۹۳۰ - در جریان سال های ۲۰ - عضو حزب شدند، طبق آمارگیری چند سال پیش کمی بیش از ۸۰۰ نفر بودند. برخی در سال های اخیر فوت کرده اند و احتمالاً ۷۰۰ و چند نفر بیشتر باقی نمانده است. در میان اعضای قدیمی حزب مسلسل اعضای جدید حزب، بخصوص در میان اعضای جدید - تناسلی یافت می شوند که از نظر کیفیت اخلاقی و سبک کار ناباب هستند. آنها فردگرا، بوروکرات، ذهنی گرا و حتی عناصر منحطی هستند. برخی دیگر قباای کمونیست را بتن می کنند. هر چند نماینده طبقه کارگر نبودند بلکه بیشتر نماینده بورژوازی بودند. درون حزب، همه چیز خالص نیست. باید متوجه این مسأله باشیم و گرنه دچار وارفتگی می شویم.

این چهارمین نکته من بود. میخواستم به شما بگویم که شناختن ما از جهان عینی باید از یک روند کامل عبور کند. در ابتدای میزان شناخت ما صرفاً ناقص است. ولی در جریان پراتیک مکرر و پس از کسب موفقیت ها و پیروزیها ساده کار عملی: همچنین پس از برخورد با دشواریها و وقایع ناخوشایند و بالاخره پس از مقایسه موفقیت ها و ناکامی ها میتوانیم تدریجاً "به یک شناخت کامل پسانسینا" کاملی نائل آئیم. در چنین موقعیتی ما دارای ابتکار و آزادی بیشتری بسوده و با هوشمندی شویم. آزادی از شناخت نسبت به ضرورت و تغییر جهان عینی میگسازد تنها بر مبنای شناخت از ضروریات است که انسان قادر است آزادی عمل خود را تعیین کند. این است قانون دیالکتیکی آزادی و ضرورت. ضرورت یعنی قسانسون حاکم بر موجود عینی. قانوانی که آنرا منی شناختیم اعمال ما آگاهانه نیست، بلکه آشنانه عاریه من است. در این مرحله ما انسان هستیم. آیا ما می توانیم آزادی

در سال های اخیر مرتکب نشده ایم ؟

نکته پنجم : جنبش کمونیستی بین المللی .

در این باره من فقط به چند تذکر کوتاه اکتفا می کنم چه در چین و چه در سایر کشورهای جهان سرانجام بیش از ۹۰ % جمعیت به حمایت از مارکسیسم - لنینیسم کشیده خواهند شد بسیاری از مردم در سرتاسر جهان هستند که هنوز قریب احزاب سوسیال دموکرات ، رویزیونیسم - امپریالیسم و مرتجعین از همه رقم را خورده و هنوز آگاه نشده اند . ولی آنها نیز دیر یا زود کم کم بیدار شده و سرانجام از مارکسیسم - لنینیسم پشتیبانی خواهند کرد . مارکسیسم - لنینیسم یک حقیقت است . تصدات ناپذیر است . توده های خلق دیر یا زود دست به انقلاب می زنند . انقلاب جهانی بالاخره پیروز خواهد شد . دیر یا زود کسانی که اجازه نمی دهند انقلاب کنیم ، نظیر شخصیت های کتاب لوسین آقای چائو ، آقای تسین و شیطان گانگ خارجی که نمی گذاشتند که انقلاب کند - بالاخره ناکام خواهند شد . اتحاد شوروی اولین دولت سوسیالیستی بود و حزب کمونیست اش بوسیله همین ایجاد شد . هر چند رهبری حزب و دولت شوروی ، اکنون بوسیله رویزیونیستها غصب شده به رفاقت تومیه می کنم اطمینان راستی داشته باشند که خلق شوروی توده وسیع اعضای حزب و کارها خوب هستند و انقلاب می خواهند و تسلط رویزیونیسم طولانی نخواهد بود . امروز یا در آینده ، زمان آن چندان مهم نیست ، نسل ما و اخلاف ما باید همگی از اتحاد شوروی بیاموزند و تجارب آنرا مطالعه کنند . چنانچه از اتحاد شوروی نیاوزیم ، به اشتباه دچار خواهیم شد . ممکن است بعضی ها سؤال کنند : حال که اتحاد شوروی به کام رویزیونیستها افتاده آیا باز هم بساید از آن یاد گرفت ؟ آنچه ما مورد مطالعه قرار می دهیم چیزهای خوب انسان ها و اعمال اتحاد شوروی ، تجارب خوب حزب کمونیست اتحاد شوروی ، تجارب خوب کارگران و دهقانان شوروی و روشفکرانی است که با زحمت کشان پیوند یافته اند . آنچه مربوط می شود به زشتی های انسان ها و اعمال اتحاد شوروی ، آنچه مربوط می شود به رویزیونیست های شوروی ما باید آنها را بطا به نمونه های منفی در نظریه بگیریم از آنها نیز درس بگیریم .

ما باید همیشه از اصل همبستگی انترناسیونالیستی پرولتری دفاع کنیم . ما همیشه پشتیبان ثابت این امر بوده ایم که کشورهای سوسیالیستی و نیز جنبش کمونیستی جهانی باید قاطعانه بر اساس مارکسیسم - لنینیسم متحد شوند .

رویزیونیستها از همه قماش دست از سازیرساختن سیل پرخاش ها برویمان برنمی دارند . روش ما این است . بگذارید بدلتخواه خود عمل کنند . در لحظه مناسب ، آنطورکه شایسته است با آنها پاسخ خواهیم گفت . حزب ما به ناسازا - شنیدن عادت کرده است . تمام ناسازا هائی را که در گذشته شنیده ایم کنار بگذاریم . امروزه ، در خارج ، امپریالیستها ، ناسیونالیستها ، مرتجعین ، و متجعین کشورهای مختلف ، رویزیونیستها با پرخاش می کنند . در داخل کشور چنانکه بجا پرخاش می کند و مالکین ارضی ، دهقانان غنی ، ضدانقلابیون ، عناصر سدوراست گرایان نیز چنین می کنند . همیشه اوضاع این چنین بوده و ما نیز عادت کرده ایم : آیا ما منفرد هستیم ؟ من که خودم را منفرد احساس نمی کنم . فقط در همین سالن با بیش از ۷۰۰۰ نفر هستیم ، وقتی بیش از ۷۰۰۰ نفر هستیم چگونه ممکن است منفرد باشم ؟ (خنده ها) . کشورمان ۶۰۰ و چند ده میلیون سکنه دارد ، خلق ما متحد است . چگونه ممکن است با ۶۰۰ و چند ده میلیون نفر بودن منفرد باشیم ؟ نود و نه ای خلق در کلیه کشورهای هم دوش ما می باشند یا خواهند بود ، بنابراین چگونه ممکن است منفرد شویم ؟

ششمین و آخرین نکته : تمام حزب و تمامی خلق را باید متحد سازیم . ما باید عناصر مترقی و عناصر فعال را در درون و بیرون حزب متحد سازیم و عناصر میانی را متحد کنیم تا عقب مانده ها جلب شوند . باین ترتیب قسا در خواهیم شد تمامی حزب و تمامی خلق را متحد سازیم ، تنها از طریق تکیه بر چنین وحدتی است که میتوانیم کارمان را بخوبی به پیش ببریم و بر مشکلات فائق آئیم تا ساختمان سوسیالیسم در چین بخوبی انجام پذیرد . متحد ساختن تمامی حزب و تمامی خلق این مفهوم را نمی رساند که سنگگیری سریع و محکمی نداشته باشیم . برخی میگویند حزب کمونیست یک " حزب تمام خلقی است " ولی ما اوضاع را این چنین نمی بینیم . حزب ما حزب پرولتاریاست بخش پیشا هنگ آن است ، بخش

سلاحشور آن که به مارکسیسم - لنینیسم مسلح است . مادرکنارتوده های خلق قرار گرفته ایم که بیش از ۹۵ % کل جمعیت را تشکیل می دهند . و بهیچ وجه در سمت مالکین ارضی ، دهقانان غنی ، ضد انقلابیون ، عناصر فاسد و راست گرایان که ۴ یا ۵ درصد کل جمعیت هستند ، قرار نمی گیریم . در سطح بین المللی و وضع نیز چنین است . ما میخواهیم با کلیه مارکسیست - لنینیست ها با کلیه خلق های انقلابی ، با کلیه خلق های جهان متحد شویم ولی با امپریالیست ها و مرتجعیسسن کشورهای مختلف که بر علیه کمونیسم و بر علیه خلق ها هستند ، هرگز . حتی - العاقبت با این عده نیز مناسبات دیپلماتیک بمنظور همزیستی سلامت آمیز بر اساس اصل برقرار خواهیم ساخت . ولی این از همان مقوله وحدت ما با خلق های سایر کشورهای نیست . این ها دو چیز متفاوت اند .

برای اینکه تمامی حزب و تمامی خلق را متحد سازیم باید دموکراسی را گسترش داده بگذاریم افراد ابراز عقیده کنند . هم در درون حزب و هم در بیرون .
 رفقای کمیته های حزب برای استان ، ایالت و شهرستان ، هر وقت به محل خود مراجعت کردید باید بگذارید مردم ابراز عقیده کنند . ای شما که در این سالن حضور دارید ، باید اینطور عمل کنید و آتیه ای که نیامده اند نیز باید بهمین روال عمل نمایند . رهبران در کلبه مدارج حزبی باید دموکراسی را بر توافکن ساخته و بگذارند مردم حرف بزنند . حدود آن چیست ؟ یکی از آنها رعایت انضباط حزبی است ، اقلیت باید تابع اکثریت و مجموعه حزب تابع کمیته مرکزی آن باشد . حد دیگر آن مسوعیت تشکیل فرقه های مخفی است . ما از وجود مخالفت آشکار نمی ترسیم ، ما فقط از یک اپوزیسیون مخفی شده ترس داریم . این افراد ، در مقابل شما حقیقت را نمی گویند بلکه کلمات دروغین و فریبنده بربل دارند ، آنها اهداف واقعی شان را نشان نمی دهند . ولی تا آن حدی که مخالفین انضباط را بر زیرپا نمی گذارند و به فعالیت های فراکسیونی زیرزمینی متوسل نمی شوند ، ما با آنسان اجازه میدهیم عقیده خود را ابراز کنند و حتی اگر مطالب اشتباهی بیان کنند آنها را تنبیه نمی کنیم . مطالب اشتباه آمیز را میتوان انتقاد کرد ولی باید کمک استدلالات افراد اقلیت نمود . اگر آنها باز هم متقاعد نشوند چه باید کرد ؟ باید با آنها اجازه

داد نظریان نشان را حفظ کنند . اقلیت ، آن زمان که از قطعنامه ها و تصمیمات اکثریت تبعیت می کند ، میتواند عقیده مخالف داشته باشد . هم در درون و هم در بیرون حزب نفع در این است که به اقلیت امکان داده شود نظر خود را حفظ کند . بعدها ، چنانچه این نظریه که بوی امکان حفظ آنرا داده اند اشتباه بود ، تغییر عقیده خواهد داد . خیلی وقت ها هم اتفاق می افتد که نظریات اقلیت درست از آب درمی آید . تاریخ نمونه های بسیاری در این مورد ارائه می دهد . درابتداء حقیقت در دست اکثریت قرار ندارد ، بلکه در دست یک اقلیت است . مارکس و انگلس سر حق بودند ولی اوایل کار نیز در اقلیت بودند . لنین نیز برای مدت ها در اقلیت قرار داشت . در حزب خود مان نیز با چنین تجربه ای مواجه بوده ایم ، زمانی که چسپ دوسیو و مشی انحرافی " چپ " حاکم بود حقیقت جانب اکثریت در ارگان های رهبری قرار نداشت بلکه در دست اقلیت بود . در طول تاریخ ، مکاتب متخصصین علوم طبیعت نظیر کپرنیک ، گالیله و داروین برای مدت های مدیدی بوسیله اکثریت مردم پذیرفته نشد بلکه بعکس اشتباه تصور می شد ، آنها نیز در معرض خود در اقلیت قرار گرفته بودند . حزب ما ، زمانی که در سال ۱۹۲۱ ایجاد شده ، چند ده نفر عضو بیشتر نداشت ، این نیز یک اقلیت بود ، لکن همین چند ده نفر سر حقیقت و سرنوشت چین را تجسم می نمودند .

مایل هستم چند کلمه ای نیز درباره دستگیریها و اعدام ها ابراز کنم . در حال حاضر در حالیکه فقط ده سال از پیروزی انقلاب می گذرد ، در حالیکه عناصری از طبقات ارتجاعی سرنگون شده هنوز تجدید آموزش نشده اند و بخصوص بسرخشی از آنان برای بازگشت به قدرت توطئه چینی می کنند ، عده اقلیتی از افراد بایسد دستگیر و اعدام شوند . بدون چنین اقدامی ، ما نمی توانیم خشم خلق را آرام نمائیم یا دیکتاتوری توده ای را استحکام بخشیم ، ولی نباید افراد را به سادگی بازداشت کرد و بخصوص بدون رسیدگی کافی به اعدام افراد اقدام نمود . عوامل نا مطبوع عناصر فاسدی که در صفوف ما رخنه نموده اند و عناصر منحط وجود دارند ، این افراد برگرده خلق سوار می شوند و بسرویش ادرار می کنند ، آنها رفتار مستبدانه دارند و قانون و انضاط را نقض می نمایند ، آنها " جوجه چانکاچک " ها

هستند ، باید با این مورد عناصر تسویه حساب کنیم ، از میان کسانی که مرتکب جنایات خیلی وخیمی شده اند باید تعدادی را دستگیر و چند نفر را اعدام کنیم ، زیرا اگر هیچ کدام از این عناصر را دستگیر و اعدام نکنیم قادر به آرام کردن خشم خلق نخواهیم شد . وقتی میگوئیم " مانعی توانیم از هرگونه دستگیری و اعدام صرف نظر کنیم " قصدمان همین است ، ولی بهیچ قیضی نباید زیاده از حسد دستگیر و یا اعدام نمائیم . بهیچ وجه کسانی را که دستگیری و یا اعدامشان کاملاً ضروری نیست ، دستگیر و یا اعدام نخواهیم کرد . شخصی هست بنام پان هان نین که معاون شهردار شانگهای بوده است . در قدیم او مخفیانه خود را به کومینگ - تانگ تسلیم نموده بود . او یکی از اعضای کمیته مرکزی (حزب کمونیست) بود . در حال حاضر در زندان بسر میبرد و او را نگه داشته ایم . اگر فردی نظیر پان هان نین را بکشیم و یا این ترتیب محدودیت مربوط به اعدام ها را حذف کنیم ، در آن صورت می بایست کلیه افرادی را که دارای موقعیت مشابه با او هستند بکشیم . همچنین شخصی دیگری بود بنام وانگ چه وی که جاسوس مزدور کومینگ تانگ بود . وقتی که درین آن بمرمی برد مقاله ای تحت عنوان " سوسن وحشی " نوشت که در آن انقلاب را به باد حمله گرفته حزب کمونیست را لجن مال می ساخت . او بعد ها دستگیر و اعدام شد . اعدام او زمانی اجرا شد که ارتش در حال راه پیمائی بود این تصمیم بوسیله ارگانهای امنیتی ، را " سا " اتخاذ شد و نه بوسیله کمیته مرکزی ، صاباره ها از این قضیه انتقاد نمودیم زیرا معتقدیم او نمی بایست اعدام می شد . او یک ماه مور مخفی بود ، مقالاتی بر علیه ما می نوشت و با لجاجت از توبه کردن خود - داری می نمود . بسیار خوب ، کافی بود او را همان جایگزارندوبه انجام کار پستی و ادار سازند . کشتن او کار خوبی نبود . ما باید حتی الامکان افراد کمتری را دستگیر و اعدام کنیم . اگر قرار باشد افراد را برای آری و نه دستگیر و اعدام کنیم همگی خویش را مورد تهدید احساس خواهند کرد و هیچ کسی جرئت نمی کند حرفی بزند . در چنین جوی دموکراسی زیادی نمی تواند حاکم باشد . از طرف دیگر نباید از چپ و راست به دیگران برچسب بزنیم ، برخی از رفتای ما عادت دارند با برچسب های خود بر روی مردم فشار وارد سازند . همنسوز

دهانشان را باز نکرده اند که باران برجسب ها نازل می شود ، آنها چنان مردم را می ترسانند که دیگر جرئت ابراز هیچ عقیده ای را ندارند ، البته این برجسب زنی ها که همیشه باقی خواهد ماند ، آیا یک مشت از آنها در گزارش کنفرانس مان موجود نبود ، " اولترا سائزالیزاسیون " آیا یکی از آنها نیست ؟ لکن نباید به سر بهانه ای به افراد برجسب زد و این یک و آن دیگری یا هر کسی را به " اولترا - دسا نترالیزاسیون " متهم ساخت ، ترجیح می دهیم افراد بدست خود این کلاه ها را بر سر خود بگذارند و برجسب مناسبشان ، بهترین است این کار بوسیله دیگران صورت نگیرد ، چنانچه کسی چندین بار یک کلاه را به سر گذاشت و مردم با ادامه حمل این کلاه توسط وی موافق نیستند کافی است آنرا از سر بردارد ، این عمل باعث ایجاد یک جو دموکراتیک بسیار خوب خواهد شد ، ما توصیه می کنیم از معایب دیگران سود جوئی نشود ، برجسب زده نشود ، چماق افراشته نشود ، هدف ما این است که مردم را آزاد بگذاریم تا بدون هیچ وحشتی جرئت ابراز عقیده داشته باشند .

ما باید با حسن نیت به کسانی که دچار اشتباهات شده اند و کسانی که به دیگران امکان ابراز عقیده نمی دهند کمک کنیم ، ما خواهان آنچنان جوی نمسی باشیم که افراد احساس کنند ارتکاب هرگونه اشتباهی جایز نیست و آن اشتباهاتی که ممکن است مرتکب شوند باعث عواقب وخیمی خواهد شد بطوریکه هرگز قسابل حبران نیست ، وقتی کسی اشتباه کرد ، همینکه بخواد خالصانه خود را اصلاح کند و انتقاد از خود واقعی نماید ما باید با خوشروئی از او استقبال کنیم ، زمانی که او دارد اولین و یادومین انتقاد از خود را می کند ، ما نباید انتظار زیادی از او داشته باشیم . هیچ اهمیتی ندارد چنانچه انتقاد از خود او زیاد عمیق نیست ، ما باید به او امکان دهیم بیشتر فکر کند و با نیت خوش باو کمک کنیم . هر فردی محتساج کمک دیگران است . ما باید به رفقای که اشتباه کرده اند در تشخیص اشتباهاتشان باری نهائیم . اگر کسی صادقانه دست به انتقاد از خود زده و سعی خواهد خسود را اصلاح کند ، ما باید او را بخشیده و سیاست اغماض درقبال او اتخاذ کنیم ، همینکه کار او در مجموع مثبت است و دارای صلاحیت کافی می باشد ، می توانیم او را در مقامی

که دارد حفظ کنیم .

درس‌خوانی حاضر، من از برخی پدیده‌ها انتقاد کردم ، همچنین از برخی رفقا بدون اینکه نام آنها را ببرم انتقاد نمودم . مشخص نکردم که این کمیست و آن کدام است . در ضمیر خودتان متوجه شده و خود را باز خواهید شناخت (خنده‌ها) در مورد نارسائی‌ها و اشتباهاتی که در عرض چند سال اخیر در کارتان صورت گرفته، مسئولیت عمده، قبل از هر کس دیگر، بردوش کمیته مرکزی است، و در درون کمیته مرکزی قبل از هر کس دیگر خود من مسئولیت دارم، سپس کمیته‌های حزبی برای استان، شهرداریها و مناطق خود مختار مسئول اند، و در درجه سوم کمیته همای ایالتی حزب، چهارم کمیته‌های شهرستان حزب و پنجم کمیته‌های حزبی در مؤسسه‌ها و کسب‌وکارها، بطور کلی هر کس در این مسئولیت سهمی دارد.

رفقا، پس از بازگشت به محل خود باید سانتروالیم دموکراتیک را استحکام بخشید. رفقای کمیته‌های حزبی شهرستان‌ها باید به کمیته‌های حزبی کمون‌ها برای تحکیم این سیستم مساعدت کنند. قبل از هر چیز، ما باید رهبری دستجمعی را برقرار و با تحکیم کنیم و دیگر شیوه رهبری زیرا که مدت‌های زیادی پیاده می‌شده اجرا نکنیم؛ "مسئولیت هر کس در بخشی است که با او واگذار شده است". با چنین اسلوبی، دبیر و اعضای یک کمیته حزبی هر کدام به قسمت کار خودشان بطور جداگانه می‌پردازند، در این حالت یک مباحثه دستجمعی حقیقی با یک رهبری دستجمعی حقیقی نمی‌تواند وجود داشته باشد. باید دموکراسی را به پیش برد و افراد را به انتقاد نمودن و به انتقاد گوش فرادادن تشویق کرد، باید توان پذیرفتن انتقادها را داشت، باید ابتکار عمل را بدست گرفت و با انتقاد از خود شروع کرد. هر چیز که ارزش مایه‌ها داشته باشد باید بررسی شود، این کار بسک ساعت یا حداکثر ۲ ساعت وقت می‌گیرد. انبان‌ها خالی می‌شود، بالاخره آنقدرها هم چیزهای آنجنانی، وجود ندارد. اگر مردم معتقد اند این کافی نیست عقیده شان را بخواهید و اگر حرفشان درست بود آنرا بپذیرید. زمانی که به مردم امکان ابراز عقیده می‌دهید، آیا داشتن موضع فعال بهتر است یا موضع منفعل؟ البته فعال بودن بهتر است (و اگر در موضع منفعل قرار گرفته باشیم چه باید کرد؟

در گذشته شما سبک دموکراتیک نداشته اید و در موقعیت غیرمساعدی قرار گرفتید . ولی این مسئله اهمیتی ندارد . بگذارید مردم از شما انتقاد کنند . بگذارید تمام روز وحتى شبها بجای اینکه برای تماشای نمایش بروید شکایات خود را سرازیر کنند . خواهش می کنم ، بیانشاید اینجا و شب و روز از من انتقاد کنید (خنده ها) . پس از آن من در جایی می روم و می نشینم و باخونسردی درباره آن فکرمی کنم بدون اینکه دوسه شب خواب به چشمانم بیاید . پس از اینکه خوب فکر کردم و ذهن من شفاف شد هادقانه دست به انتقاد از خود میزنم ، همچنین خلاصه بگذارید مردم هر چه فکرمی کنند بگویند ، آسمان بر سر تان خراب نمی شود و شما نیز خراب نصی شوید ولی اگر نگذاشتید آنها عقیده خود را بیان کنند چه می شود ؟ در این صورت ، شما دیر بازود و بطور اجتناب ناپذیر سقوط خواهید کرد .

این تمام مطلبی است که امروز می خواستم به شما بگویم ، تم مرکزی بحسب ضرورت اعمال سانترال همسم دموکراتیک ، و تجلیل از دموکراسی چه در درون و چه در بیرون حزب می باشد . من به رفاقا توصیه می کنم این مسئله را بدقت بررسی کنند ، برخی از رفاقا هیچگونه درکی از سانترال همسم دموکراتیک ندارند ، برای آنها وقت آن رسیده که باین طرز تفکر و شناخت پیدا کردن نسبت باین مسئله آغاز کنند . اگر بطور تام و تمام دموکراسی را گسترش دهیم ، میتوانیم ابتکار توده ها را در درون و در بیرون حزب به کار انداخته ، توده های وسیع خلق که بیش از ۹۵ % جمعیت را تشکیل می دهند متحد سازیم . اگر اینکار را بکنیم ، کسارمان بیش از پیش بهبود یافته و قادر خواهیم شد با سرعت بیشتری بر مشکلات خود غلبه پیدا کنیم . آرمان ما باز مینه مساعدتری به پیش خواهد رفت (کف زدن های پر شور) .

www.iran-archive.com

گانون نشرانديشه علمي